

نقش عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان

✳ علی باقری دولت آبادی / محمد باقری ** / علیرضا نایب ***

تاریخ پذیرش ۹۷/۱۰/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۸/۱۱

چکیده

طالبان، عنوان جریانی است که در واپسین دهه قرن بیستم در جغرافیای سیاسی - اجتماعی افغانستان رخ نمایاند و رفتار و رویکرد پرخشونت، متعصبانه و جزم‌گرایانه‌شان جهانیان را مبهور ساخت. طالبان پس از به قدرت رسیدن در افغانستان، بر حسب ظاهر، توسط دخالت نظامی امریکا نابود شد اما اخیراً این جریان به عرصه سیاسی افغانستان بازگشته و در حال حاضر، مجدداً، بخشی از خاک افغانستان را به سیطره خود درآورده است. پرسش پژوهش حاضر پیرامون چرایی و چگونگی بازتولید قدرت طالبان است. بدون شک این بازگشت با پیامدهای منفی منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌ای همراه خواهد بود و این مسأله، ضرورت این پژوهش را دوچندان می‌سازد. طبق فرضیه، بازتولید قدرت طالبان تحت تأثیر توأمان عوامل درونی و بیرونی است. عواملی که ارتباط میان آن‌ها، شکل‌گیری عادت‌واره را در پی داشته است. روش پژوهش حاضر از نوع کیفی و کتابخانه‌ای است و نظریه ساخت‌یابی تکوینی بوردیو به عنوان چارچوب نظری به کار گرفته شده است. یافته‌های پژوهش نیز نشان از آن دارد که عادت‌واره‌های متعدد قوم پشتون، به عنوان آبخور فکری و عملی طالبان، در حال بازتولید خود هستند و از آنجایی که مسأله‌ای نظیر انحصار حاکمیت سیاسی نزد قوم پشتون بنا بر مناسباتی، به عادت‌واره این قوم تبدیل شده، لذا بازتولید ساختار سیاسی و قدرت، صورت واقع پذیرفته است.

واژگان کلیدی: طالبان، پیر بوردیو، عادت‌واره، میدان، قدرت نمادین، سرمایه

*عضو هیات علمی دانشگاه یاسوج abagheri@yu.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج mohamadbagheri@gmail.com

*** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی alireza128@gmail.com

مقدمه

تاریخ افغانستان، تاریخی است پر فراز و نشیب. افغانستان، پیش از جدایی از ایران به سال ۱۲۳۵ (۱۸۵۷م)، به عنوان بخشی از خاک ایران، سلسله‌ها و حکومت‌های متفاوتی نظیر هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان، امویان، عباسیان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان مغول، تیموریان، گورکانیان، صفویه و افشاریه را تجربه کرده و از سر گذرانید (کهزاد، ۱۳۸۹). پس از جدایی از ایران نیز این کشور دو بار توسط امپراتوری بریتانیا مورد هجوم و اشغال واقع شد و تا زمان اعلان استقلال آن توسط امان‌الله خان در ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ م)، سیاست خارجی افغانستان زیر نظر مستقیم امپراتوری بریتانیا بود. در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۳م) نام افغانستان بر این سرزمین نهاده شد و تاریخ افغانستان مستقل، از این سال و با پادشاهی امان‌الله خان آغاز شد (عطایی، ۱۳۸۴: ۳۱). در ۴ دی ۱۳۵۸ (۲۵ دسامبر ۱۹۷۹)، این کشور تازه استقلال یافته توسط ارتش شوروی اشغال شد و شوروی، حکومت دست‌نشانده کمونیست‌ها را در این کشور مورد حمایت خود قرار داد. در اوایل دهه ۱۹۸۰، جنگ داخلی نیروهای مجاهدین افغان با ارتش شوروی آغاز شد که در نهایت در فوریه ۱۹۸۹، منجر به خروج ارتش شوروی شد و سپس جنگ بین مجاهدین و رژیم کمونیستی نجیب‌الله ادامه یافت تا اینکه در آوریل ۱۹۹۲، این رژیم سقوط کرد و قدرت در اختیار مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی قرار گرفت. اما پس از چندی جنگ داخلی میان نیروهای اقوام پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره و ترکمن آغاز شد و



اوضاع افغانستان همچنان در جنگ داخلی باقی ماند تا اینکه در اکتبر ۱۹۹۴، گروهی به نام طالبان، اعلام موجودیت کرده و به مجاهدین اعلام جنگ داد. (نامی، ۱۳۸۷: ۳۴-۳۵)

طالبان پس از غلبه بر مجاهدین، حدود شش سال بر بیش از ۹۰ درصد خاک افغانستان حاکم بود و در سال ۲۰۰۱ توسط امریکا و ائتلاف بین المللی ضد تروریسم از میان برداشته شد. اما هنگامی که ایالات متحده در چارچوب عملیات آزادی پایدار - توسط ائتلافی بین المللی که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر ضد تروریسم تشکیل شده بود - به افغانستان حمله کرد، تصور غالب این بود که به زودی ایالات متحده قادر خواهد بود در یک عملیات پرشدت و کوتاه مدت، شیرازه حکومت طالبان را از هم بپاشد، حکومت جدیدی را در افغانستان مستقر کرده و سایه جنگ و ناامنی را از سر مردم افغانستان بردارد. در حال حاضر سالیان طولانی از آن واقعه گذشته و حوادث بسیاری به وقوع پیوسته‌اند: حکومت طالبان از هم فرو پاشید، انتخابات‌هایی برگزار گردید، افراد جدیدی در افغانستان قدرت را به دست گرفتند، سایه جنگ و ناامنی از بخشی از افغانستان (مناطق شمال و شمال غرب) از بین رفت؛ با این حال یک اتفاق مهم به وقوع نپیوست و آن نابودی گروه طالبان بود (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۰۸)؛ چه آنکه امروزه طالبان رفته رفته در حال بازیابی قدرت از دست رفته خود است و در این مسیر قسمت‌هایی از خاک افغانستان را به زیر سیطره خود درآورده و به گسترش نقش خود در عرصه بازیگری سیاسی می‌اندیشد. از آنجا که در گذشته نه چندان دور، قدرت یابی طالبان اثرات مخرب گسترده‌ای چه در بعد داخلی و چه در بعد بین المللی علی‌الخصوص بر ایران به عنوان کشور هم‌مرزدر پی داشته است، بازتولید قدرت ایشان می‌تواند نگران‌کننده باشد. از این روی به نظر می‌رسد بررسی علل شکل‌گیری و بازتولید قدرت طالبان، در راستای یافتن درکی درست از این پدیده جهت مدیریت و کنترل هرچه بهتر آن و تبعات محتومش ضرورت دارد.

یاست پڑوبی

نقش
عادت‌زاره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



پرسش اصلی این مقاله، پیرامون همین موضوع شکل گرفته است. به بیانی دیگر،

مسأله‌ای که انجام این پژوهش بر مبنای آن موضوعیت یافته، چرایی و چگونگی بازیابی قدرت طالبان است. همچنین سوالات فرعی این پژوهش عبارتند از: آیا طالبان محصول ساختار است یا برساخته کشورهای خارجی است؟ آیا طالبان ریشه در تاریخ، فرهنگ و سنن افغان دارد و یا می‌بایست پدیده‌ای جدید و تحمیل شده به افغانستان تلقی گردد؟ در نهایت، با پاسخ به پرسش‌های مطروحه، زمینه تبیین چرایی و چگونگی بازیابی قدرت طالبان به دست خواهد آمد. روش کشف پاسخ به پرسش‌های اخیر از نوع کیفی و کتابخانه‌ای است و چارچوب نظری به کار گرفته شده، نظریه ساخت یابی تکوینی پیر بردیو می‌باشد. بر اساس فرضیه، عادت واره‌ها، که خود محصول ارتباط میان علل درونی و بیرونی هستند بازتولید قدرت طالبان را سبب شده‌اند. لذا بر اساس چارچوب نظری پیش گفته، کشف و بررسی عادت‌واره‌های میدان قومی پشتون ضرورت می‌یابد. عادت‌واره‌هایی که محصول توامان ساختار و کنش هستند و بازتولید قدرت نیز پی‌آیند بازتولید آن‌ها است.

۱. پیشینه پژوهش

پیرامون علل و دلایل «ظهور» طالبان و چگونگی قدرت‌گیری و ماندگاری این گروه، تحلیل‌های متکثر و متفاوتی ارائه شده که هر کدام از بعدی، ابعاد این موضوع را مورد مذاقه و تحقیق قرار داده‌اند. اما نگاهی جامع به مباحث مطرح شده در این زمینه نشان از آن دارد که عمده نظریات، نگاهی یک‌جانبه به این پدیده داشته‌اند. از باب نمونه، استکبار، استعمار (محمدشریفی، ۱۳۸۸) و شرایط داخلی (واعظی، ۱۳۸۱) هر کدام به صورت جداگانه علت العلل پدیداری و مانایی طالبان قید شده‌اند. همچنین بسیاری با نگاهی صرفاً ساخت‌گرایانه به پدیده طالبان پرداخته‌اند (سجادی، ۱۳۷۷).

از سوی دیگر، بازتولید قدرت طالبان به شدت نیازمند کار علمی است و تا کنون تحقیقات اندکی در این زمینه ارائه شده است. مقاله «بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت یابی طالبان» نوشته نوذر شفیعی جزء معدود مقالات فارسی متمرکز بر بازتولید



قدرت طالبان است. این مقاله که در سال ۱۳۸۸ به نگارش درآمده در پی یافتن چرایی افزایش قدرت طالبان بوده است و دلایل ذکر شده در این مقاله مبتنی است بر وحدت طالبان، شکاف در ناتو و خطا در سیاست‌های امریکا. در این مقاله اگرچه به هر دو بعد داخلی و بین‌المللی پرداخته شده اما نگرش ساخت‌گرایانه، غالب است و نقش عوامل خارجی بسیار برجسته‌تر از وضعیت داخلی افغانستان بازنمایی شده است.

پژوهش دیگری که بر برخی عوامل داخلی و خارجی متمرکز شده است، مقاله «طالبان و حضور مجدد در عرصه چالش‌های ملی» نوشته عبدالمجید مجیدی است. در این مقاله سه جنبه قومی، مذهبی و خارجی به عنوان عوامل ظهور مجدد طالبان مورد واکاوی قرار گرفته‌اند که این بررسی با محدودیت بسیار همراه است. جنبه‌های قومی و مذهبی صرفاً به طالبان اختصاص داشته و جنبه خارجی نیز تنها پاکستان را شامل شده است.

مقاله «امنیت افغانستان و مسأله قدرت یابی دوباره طالبان» نوشته الهام حسین خانی و چاپ شده در سال ۱۳۹۰ نیز قدرت‌گیری مجدد طالبان را مد نظر قرار داده و همانگونه که از عنوان آن مشخص است، امنیت را عاملی می‌داند که در صورت خدشه در آن، بستر قدرت‌یابی طالبان مهیا خواهد شد.

مقاله «نقش حمایت خارجی در احیای طالبان در افغانستان»، نوشته اسماعیل شفیعی و نعیم عیدوزایی، دیگر مقاله ارائه شده پیرامون بازیابی قدرت طالبان است که در سال ۱۳۹۲ چاپ شده است. پرسش این مقاله پیرامون عوامل احیای گروه طالبان پس از سال ۲۰۰۵ نضج یافته است اما تنها، به نقش پاکستان بها داده شده و دیگر عوامل به حاشیه رانده شده‌اند.

این رویه در پژوهش‌های غیر ایرانی نیز وجود دارد. از باب نمونه، مقاله «کلیدهایی برای احیای طالبان در افغانستان» (Ariza Cerezo, 2016) عامل احیای طالبان را در ترک ناتو از افغانستان جستجو می‌کند و بیان می‌دارد ضعف قدرت دولت به عنوان پی‌آیند

یاست پژوهی

نقش

عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



ترک افغانستان توسط ناتو عامل بازتولید قدرت طالبان است. نمونه دیگر کتاب «قدرت گیری مجدد طالبان» (Abbas, 2014) می‌باشد که بر تأثیر پاکستان و قبایل پاکستانی و نیز تحرکات بین‌المللی نظیر رویکردهای امریکا و ناتو به عنوان عوامل احیای طالبان تأکید و تمرکز دارد.

همانگونه که مشخص است در پژوهش‌های صورت گرفته، عمدتاً علل و عواملی ظاهری، مورد بررسی قرار گرفته و منشأ و بستر شکل‌گیری خود عوامل کمتر مورد توجه واقع شده است. پژوهش حاضر با در نظر گرفتن طیفی از مسائل ذهنی و عینی در چارچوب رویکرد نظری متفاوت سعی دارد خلأ پژوهشی در این زمینه را تا حدودی بهبود بخشیده و با یافتن ریشه و اساس ظهور طالبان و بازتولید قدرت ایشان، مسیری نوین در نحوه بررسی این پدیده معرفی نماید.

۲. مفاهیم مربوط به چارچوب نظری بوردیو

چارچوب نظری پژوهش حاضر مبتنی بر نظریات پیر بوردیو است. دستگاه فکری بوردیو از دانش‌واژه‌هایی تشکیل شده‌اند که ابداع وی بوده و آشنایی با آنها مستلزم ارائه تعریف است. لذا جهت قرابت هرچه بیش‌تر این مفاهیم با ذهن و نیز در راستای استفاده از این دستگاه فکری به عنوان چارچوب نظری برای کشف پدیداری طالبان و بازتولید قدرت ایشان، ارائه تعریف از دانش‌واژه‌های مورد استفاده در منظومه فکری بوردیو ضروری می‌نماید. بر این اساس در این قسمت تعاریفی اجمالی از مفاهیم عادت واره، میدان، کنش، قدرت نمادین و سرمایه از منظر بوردیو ارائه می‌گردد.

۲-۱. عادت‌واره*

عادت‌واره را می‌توان مهم‌ترین مفهوم منظومه نظری بوردیو دانست. بوردیو در راستای ارائه مدلی جایگزین برای رویکرد ساخت‌گرایانه، رفتار مردم را متأثر از چهارچوبی

* - Habitus



دانست که سازمان دهنده تمایلات فرهنگی آنان است (جنکینز، ۱۳۸۵، ص ۷۴). این تمایلات فرهنگی که از جانب بوردیو، هیتوس یا عادت‌واره نامیده شد تنها وجوه روانی افراد را دربر نمی‌گیرد، بلکه خروجی جامعه‌پذیری طولانی مدت، در وضعیت خاص اجتماعی و معین است. (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۵۹۸) توضیح آنکه، در یک نظام اجتماعی، موقعیت‌های مشابه و مشترک شرایطی را ایجاد می‌کنند که درک کنش‌گران از واقعیات را همسو می‌نماید که این همسویی به شکل رویکردی مشترک خود را وانمایانده و نمودار می‌شود. بر این اساس، متناظر با هر موقعیت معین در فضای اجتماعی، عادت‌واره‌ای خاص وجود خواهد داشت. (Griller, 1996:189). بوردیو، عادت‌واره را محصولی تاریخی می‌خواند که شامل پیکره مشترکی از خلق و خواها، مقوله‌های طبقه بندی‌کننده و شاکله‌های مولد است و کارکرد آن تولید اعمال فردی و جمعی است. (Bourdieu, 1990:54). اما نکته‌ای که اشاره به آن در این مبحث ضرورت دارد آن است که عادت‌واره، در عین اینکه ساخت‌یافته است، ساخت‌دهنده نیز می‌باشد. عادت‌واره، ساخت‌یافته است از آن روی که توسط نیروهای اجتماعی تولید می‌شود، اما از آن حیث که به واسطه و در قالب اعمال مختلف به بازتولید ساختارهای اجتماعی می‌پردازد، ساخت‌دهنده است (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۲۹). تشخیص میزان ساخت‌مندی عادت‌واره و ساخت‌دهندگی آن به واسطه بررسی شرایط تاریخی مختلف و قدرت نیروهای اجتماعی حاکم در شکل دادن به عادت‌واره از یک سوی و مختصات خود عادت‌واره از سوی دیگر، امکان می‌یابد.

به هر روی و در نگاهی کلی، عادت‌واره، «مجموعه‌ای از خلق و خواها فراهم آمده در شخصیت کنش‌گر است که نحوه مواجهه او با موقعیت‌های مختلف را جهت می‌بخشد به گونه‌ای که می‌توان آن را ناخودآگاه فرهنگی، قاعده الزامی هر انتخاب، اصل هماهنگ کننده اعمال و الگوی ذهنی و جسمی ادراک و ارزیابی کنش نام‌گذاری نمود» (جمشیدیها، ۱۳۸۶: ۱۲).

یاست پُروبی

نقش

عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



۲-۲. میدان:*

میدان در اندیشه بوردیو عرصه کمابیش محدودی است که مرز آن توسط عادت‌واره مشخص شده است. میدان، تعداد زیادی کنش‌گر را در بر می‌گیرد که در راستای دستیابی به حداکثر امتیاز و سرمایه با یکدیگر به رقابت می‌پردازند؛ لذا میدان‌ها به نوعی حوزه‌های منازعه برای کنترل و یا کسب منابع ارزشمند محسوب می‌شوند (لش، ۱۳۸۳: ۳۴۹). هر میدان، مجموعه‌ای تاریخی است که رقابت‌های درون آن، فراز و فرود بسیاری را در طول تاریخ موجب می‌شود. اگر عادت‌واره از بعدی درونی، منشأ عمل و رویه است، میدان، در بعدی بیرونی کنش را سازمان می‌دهد.

۲-۳. کنش:†

در دستگاه فکری بوردیو، کنش، پی‌آیند رابطه عادت‌واره و میدان است و قابل فروکاهش به هیچ یک از آن‌ها نیست. (Swartz, 1997:141) بر این اساس، کنش مبتنی است بر نوعی رویکرد رابطه‌ای (Bourdieu, 1993:75)؛ رویکردی که حاکی از تلاش بوردیو بر فائق آمدن بر تقابل‌های سوژه/ابژه، ساختار/کارگزار و نیز نفی اصالت جبرگرایی و اراده‌گرایی است. به بیانی دیگر، کنش، نه محصول ساختارهای متعین است و نه نتیجه منطقی انتخاب عقلانی، بلکه ترکیب و تعامل میدان و عادت‌واره، زمینه ساز کنش می‌باشد. در حقیقت، بوردیو با ارائه نظریه کنش سعی دارد نشان دهد که تعامل میان عادت‌واره و میدان از اصول شکل‌گیری رفتار انسانی است. (Griller, 1996:187).

۲-۴. قدرت نمادین:‡

قدرت نمادین، قدرتی است که درون میدان‌های هنری، ادبی، ورزشی و سیاسی وجود

* - Field

† - Practice

‡ - Power Symbolic



دارد و در روابط انسان‌ها نهفته است و در زبان، چهره و سلاطی تجلی می‌یابد. افراد تحت تاثیر این قدرت حاضرند خود را فدا کنند و در واقع به تسخیر اعمال کنندگان آن در می‌آیند. (نقیب زاده، ۱۳۹۱، ص ۲۹۳) خالقان قدرت و کلمات در میدان، که عادت‌واره در آن تولید و بازتولید می‌شود، مالک قدرتی نامرئی هستند که می‌توانند نظم اجتماعی را ابقا کرده و یا براندازند. این قدرت به عنوان قدرتی وابسته و تغییر شکل دهنده، به سختی قابل شناسایی و درک است و در نتیجه تغییر شکل دهنده مشروعیت اشکال دیگر قدرت نیز می‌باشد (Bourdieu, 1992:169- 170) بوردیو، با طرح بحث قدرت نمادین، در پی آن است که نشان دهد چگونه کنش سلطه گرانه توسط ساختاری عینی مشروع جلوه داده شده و درون اذهان و باورهای انسان‌ها نهادینه می‌گردد.

۲- ۵. سرمایه:

افرادی که در یک میدان گردهم آمده‌اند، هر یک دارای سرمایه‌ای هستند که به صورت ترکیبی و یا جزئی از انواع گوناگون سرمایه نظیر سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و یا سرمایه نمادین را دربر می‌گیرد. معنای سرمایه اجتماعی، آن گونه از سرمایه است که در زمان ضرورت فرد را منتفع می‌نماید و این عمل کردن به نفع فرد از مسیر موقعیت‌های اجتماعی و یا استفاده از ارتباطات گسترده با دوستان میسر می‌شود. منظور از سرمایه فرهنگی، مهارت‌های بیانی، کلامی و هنری و نیز تحصیلات است. سرمایه اقتصادی آن گونه از سرمایه‌هایی است که شامل اموال، اعم از منقول و غیر منقول و سرمایه‌های مالی می‌باشد. و در نهایت، سرمایه نمادین، از طریق تکیه بر قدرت از جمله سازمان‌ها، نهادها، قومیت، دین و... قابل استحصال و بهره برداری برای افراد است (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

۳. چارچوب نظری بوردیو



* - Capital

در پژوهش حاضر سعی بر آن است که با اتکا به نظریه پیر بوردیو (Pierre Bourdieu) - که امروزه می‌توان آن را به عنوان روش به کار بست - از یکجانبه‌گرایی پرهیز کرده و با فرا رفتن از دوگانه‌های روشی نظیر ساختار/کارگزار، سوژه/ابژه، عین/ذهن و...، تحلیلی جامع‌نگرانه‌تر در راستای چرایی و چگونگی ظهور و بازتولید قدرت طالبان عرضه شود.

۳-۱. نظریه ساخت یابی تکوینی پیر بوردیو

پیرامون بررسی چرایی و چگونگی شکل‌گیری پدیده‌ای خاص در عرصه سیاسی - اجتماعی، که از اهم مباحث علوم انسانی است، تا دهه ۱۹۷۰، دو رهیافت فکری متفاوت از یکدیگر مطرح شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفت: رهیافت‌های عین‌گرایانه* و ذهن‌گرایانه[†] که ذیل بحث ساختار و کارگزار تبیین و مفهوم‌بندی شدند. بر اساس این نگرش و تحت تأثیر پارادایم‌های عین‌گرا و ذهن‌گرا، شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی، یا تحت تأثیر بسترهای ساختاری، بدون در نظر گرفتن آگاهی و خواست کنش‌گر توجیه می‌شد و یا کارگزار و عامل، منشأ ایجاد و پدید آمدن آن محسوب شده و واقعیت، محصول بازنمودهای فردی تعریف می‌شد. (استونز، ۱۳۷۹: ۳۳۳) تقابل متأثر از تضاد این دو رهیافت با یکدیگر، سبب ساز پدیداری سنتزی گردید که بر عبور از دوگانه‌انگاری اهتمام دارد (ر.ک. ریتزر، ۱۳۷۴: ۵۹۶). در این نگرش، که بعضاً با عنوان تلفیق‌گرایی نیز مطرح می‌شود، اصالت یکی از وجوه عین یا ذهن، ممتنع است و واقعیت بر دیالکتیک سوژه و ابژه مبتنا دارد؛ دیالکتیکی بازتابنده در چهارچوبی تاریخی، پویا و مبتنی بر فرهنگ، ارتباطات و زبان (لارسن، ۱۳۷۷: ۶۳).

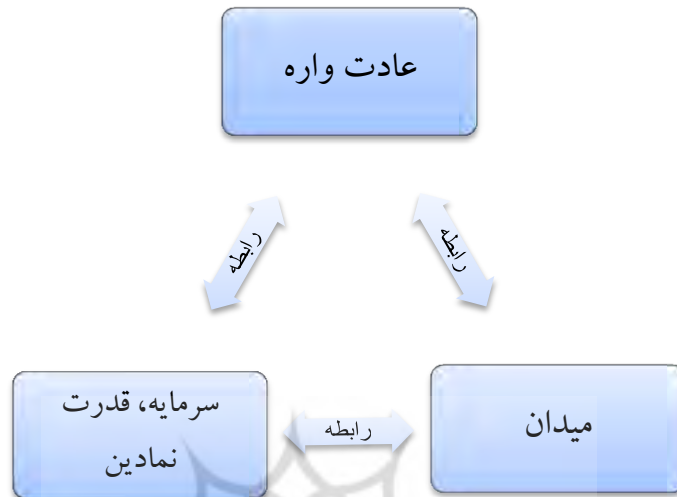
همانگونه که پیش‌تر بیان گردید، پدیده‌ای همچون طالبان، علی‌رغم تعدد پژوهش‌های پیرامون آن، به گونه‌ای یکسونگرانه مورد مذاقه واقع شده و لذا تحلیل‌های

* - Objectivity

† - Subjectivity



موجود، یا ساختار را علت العلل دانسته‌اند و یا طالبان را به جریانی برخاسته از کنشی



محدود فروکاسته‌اند. توجه به این مسأله، ضرورت گرایش به رویکردی تلفیق‌گرایانه جهت تحلیلی جامع‌نگرانه‌تر را بازمی‌نمایاند.

در بین متفکرین و اندیشمندانی که در ذیل این رویکرد تلفیقی به ارائه نظریه پرداخته‌اند، می‌توان به آنتونی گیدنز و پیر بوردیو اشاره نمود. گیدنز وابستگی متقابل ساختار و کارگزار را شرط لازم شکل‌گیری پدیده اجتماعی دانسته و بر تلازم وجوه عینی و ذهنی واقعیت باور دارد. (Parker, 2000, p 10) در کنار آنتونی گیدنز، پیر بوردیو -که تأکید این پژوهش بر وی است - نیز، به ماهیت رابطه‌ای واقعیت اجتماعی اشاره دارد. بوردیو سعی نمود با ترکیب عین و ذهن، از ضدیت میان فرد و جامعه عبور کرده و میان ساختارها و عوامل اجتماعی و میزان تأثیرگذاری آنان در شکل‌گیری واقعیت، به تعادلی دست یابد. بر این اساس، وی، بر خلاف اسلاف خویش، به جای بررسی گروه و فرد، نگاه خود را بر «روابط»^{*} متمرکز نمود. روابطی عینی که غیر محسوس و

یاست پژوهی نقش عادت‌واره‌های قوم پیشون در بازتولید قدرت طالبان



* - Relation

غیر قابل مشاهده است اما قابل استحصال و برسازی است. (بورديو، ۱۳۸۰: ۲۱). روش بورديو، نظامی از روابط دیالکتیک میان ساختارهای ابژکتیویسم و داده‌های ساخت یافته را در بر می‌گیرد که به طور مرتب در حال بازتولید است. نظامی متکی بر دیالکتیک درونی کردن بیرونی‌ها و بیرونی کردن درونی‌ها (Bourdieu, 1990:72).

بدون شک، توجیه و تبیین رابطه‌ای بودن واقعیت، مستلزم ابداع و جعل مفاهیم معرفت‌شناختی است. بر این اساس، بورديو، مفاهیم نوین «عادت‌واره» و «میدان» را ابداع می‌کند تا با نشان دادن وجود رابطه میان آنان، به تبیین ذات رابطه‌ای واقعیت دست یابد. (Pinto, 1996:181) این مفاهیم، در عین اینکه با یکدیگر رابطه دارند، در ذات خود نیز رابطه‌گرا هستند (Bourdieu, 2002:19). به بیانی دیگر، میدان و عادت‌واره مفاهیمی هستند که متلازمند، به یکدیگر وابسته اند و یک واقعیت اجتماعی را از دو بعد بازتاب می‌دهند. (Swartz, 1997:96). قدرت نمادین و سرمایه نیز در این میان جزء مفاهیمی هستند که در چرخه رابطه میان عادت‌واره و میدان حضور داشته و موثرند. در این چرخه، همانگونه که میدان و عادت‌واره بر یکدیگر موثرند، سرمایه و قدرت نمادین نیز تاثیرپذیرنده و تأثیر گذار بر میدان و عادت‌واره‌اند که برآیند این چرخه، شکل‌گیری کنش است.

در پژوهش پیش رو نشان خواهیم داد که تولید و بازتولید قدرت طالبان، کنشی است متأثر از عادت‌واره‌هایی که در میدان قومی پشتون تولید و بازتولید می‌شوند. عادت‌واره‌هایی که یا متأثر از واقعیات عینی نظیر وضعیت جغرافیایی میدان پشتون شکل گرفته‌اند و یا متأثر از مباحث ذهنی همانند مباحث مذهبی و فرقه‌ای به وجود آمده‌اند و در عین حال، هم در بازتولید عینیات نظیر ساختار سیاسی و هم در بازتولید ذهنیات نظیر رویکردهای فرهنگی موثرند.

۴. علل ظهور طالبان



ظهور طالبان در تابستان ۱۹۹۴ را می‌توان از مهم‌ترین جابجایی‌های قدرت در افغانستان معاصر دانست؛ اما پدیده طالبان، یک شبه و به یکباره ظهور نیافته و ریشه این رخ‌نمایی را می‌بایست در تاریخ، فرهنگ و اجتماع افغانستان جستجو کرد. با استفاده از مباحث بوردیو و از طریق بررسی میدان و عادت‌واره‌های موجود در افغانستان، می‌توان به بنیان و اساس شکل‌گیری طالبان دست یافت. توضیح آنکه، میدان بزرگ افغانستان را می‌توان به چهار میدان کوچک‌تر قومی تفکیک نمود. این میدان‌ها به ترتیب جمعیت عبارتند از: پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها. علاوه بر این‌ها، میدان‌های کوچک‌تری در قالب گروه‌های قومی فراوانی نظیر ترکمن‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها، عرب‌ها و... در گوشه کنار این کشور قابل شناسایی می‌باشند. هر کدام از این اقوام در بخش‌های معینی از سرزمین افغانستان زندگی می‌کنند و در قلمروهای جغرافیایی و محیط‌های ویژه و مرزبندی شده‌ای سکونت دارند. پشتون‌ها عمدتاً در جنوب و جنوب شرقی افغانستان یعنی در ولایت‌های قندهار، پکتیا، پکتیکا، کنر، ننگرهار و... ساکنند؛ هزاره‌ها عمدتاً در مرکز افغانستان در پنج ولایت ارزگان، غزنی، غور، میدان و بامیان، سکونت دارند؛ تاجیک‌ها عمدتاً در ولایت‌های شمالی یعنی بدخشان، تخار، پروان و کاپسا و در نهایت ازبک‌ها در فاریاب، جوزجان، سمنگان و بادغیس زندگی می‌کنند. محیط مجزا و مرزبندی شده، ساکنین خود را با روحیات، باورها و نمادهای خاص و ویژگی‌های تعیین شده‌ای پرورش داده (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۶۴) که این ویژگی‌ها به صورت عادت‌واره‌ها و صورت‌های متمایز و متفاوتی از اعضای دیگر میدان‌ها نمود پیدا کرده است. تأثیرات متفاوتی که میدان، در شخصیت روحی و اجتماعی اعضای خود ایجاد و القا کرده، میدان‌های مجزا را در نوعی تعارض فرهنگی - اجتماعی به واسطه عادت‌واره‌های متفاوت و متعارض، قرار داده است.

به اذعان اکثر افرادی که جریان طالبان را مورد بررسی قرار داده‌اند، طالبان برخاسته از قبیله پشتون هستند. (پهلوان، ۱۳۷۷: ۵۲) قبیله و یا میدانی که مانند سایر قبایل از

یاست پڑوبی

نقش

عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



خودمختاری وسیعی برخوردار است؛ نظام حقوقی خود را دارد و در حالت خودمدیری کامل می‌باشد. (Gr oh, 2006:8) نیمی از جمعیت افغانستان را این قوم به خود تخصیص داده و لذا از تمامی اقوام دیگر پرجمعیت‌تر و بزرگ‌تر است. قوم پشتون در درون خود به سه قوم و یا طایفه گرانیان، درانی و غلزاییان تقسیم شده و به طور دائم رقابت بر سر قدرت سیاسی میان این اقوام علی‌الخصوص میان غلزاییان و درانیان وجود داشته است. (گلیفورد، ۱۳۶۸: ۵۳)

طالبان در کنش‌ها، رفتارها و رویکردهای خود، دائماً در حال به نمایش گذاردن عادت‌واره‌های نهادینه شده در میدان قومی پشتون می‌باشند. بوردیو در پاسخ به این پرسش که عادت‌واره‌ها چگونه باعث ایجاد اعمال می‌شوند بیان می‌دارد که آزادی‌ها، ضرورت‌ها، فرصت‌ها و ممنوعیت‌های حک شده در شرایط عینی، سبب شکل‌گیری عادت‌واره‌ها می‌شوند و از این رو است که میان احتمالات عینی و آرزوهای ذهنی عاملان، همبستگی وجود دارد. (Bourdieu, 1990:59) از این منظر، آنچه که مردم انجام می‌دهند، بستگی به ابداع و دنبال کردن راهبردهایی در چهارچوب سازمان دهنده عادت‌واره دارد. (جنکینز، ۱۳۸۵: ۷۴) با استفاده از این تعبیر می‌توان استنتاج نمود که رفتار خشونت‌آمیز طالبان با مردمان زیر سلطه، به واسطه عادت‌واره کین‌خواهی و انتقام‌جویی در قوم پشتون است. نظامی‌گری، دیگر رویکردی است که برخاسته از اهمیت غیرت و شجاعت و مردانگی در میدان پشتون است. همچنین گفت و گو، با سازش‌گری، ترس و بزدلی یکسان دانسته شده و همین عادت‌واره است که مبنای تأکید طالبان بر نظامی‌گری و برنتابیدن تفاهم با مخالفان را شکل داده است. عادت‌واره‌های میدان قومی پشتون در چگونگی گزینش الگوی نظام سیاسی طالبان نیز قابل رصد است. نظام خلافت در اندیشه سیاسی طالبان هرچند در اصل، خود یک الگوی اسلامی است اما گزینش آن به عنوان تنها الگوی مشروع در میان دیگر الگوهای موجود در جهان اسلام و جهان مدرن به الگوی نظام قبیله‌ای پشتون‌ها مرتبط است (مجیدی، ۱۳۸۶: ۱۹۸). برتر دانستن رئیس قبیله، قانون دانستن حکم او و التزام به عدم انتقاد از رئیس



قبیله، از دیگر عادت‌واره‌های قوم پشتون است که در منش طالبان نیز محسوس است. اما مهم‌ترین عادت‌واره‌ای که علاوه بر تأثیر در شکل‌گیری طالبان، در بازتولید قدرت آنان نیز نقشی برجسته را ایفا نموده است، انحصار قدرت و حاکمیت سیاسی توسط قوم پشتون است. حاکمیت سیاسی افغانستان در اعصار و قرون متمادی در دست قوم پشتون بوده است. به واقع، از ابتدای تشکیل دولت افغانستان تا کودتای مارکسیستی ۱۹۷۹، حاکمیت سیاسی در انحصار قوم پشتون بوده است. لذا در میان تمامی اقوام موجود در افغانستان این قوم پشتون بوده که خود را صاحب و مالک قدرت سیاسی و حاکمیت دانسته و به این سبب نزاع‌های عمدتاً خونین را میان اقوام سبب شده (شفیعی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۲) و نیز در این مسیر رویه‌ها و عادت‌واره‌های متعددی را نهادینه ساخته است. بحث قدرت در دستگاه فکری بوردیو به مبحث سرمایه مرتبط است؛ سرمایه‌ای که خود قابلیت برسازای عادت‌واره را دارد. در نظریه بوردیو، میدان قدرت، علی‌رغم اینکه به وسعت میدان طبقات اجتماعی نیست، اما مهم‌ترین میدان است. میدان قدرت، میدانی است که به دارندگان خود این امکان را می‌دهد که تعریف قدرت مشروع را عرضه کنند و یا توانایی ورود به درگیری‌ها بر سر انحصار قدرت را داشته باشند. (Bourdieu, 1996:220)

یاست پُروی

نقش عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



بر اساس این نگرش، تبدیل انحصار قدرت سیاسی پشتون به یک عادت‌واره به واسطه قدرت سیاسی شکل گرفته و قوم پشتون در طول زمامداری یکجانبه خود، با القاء انحصار حاکمیت، این عادت‌واره را ایجاد نموده است. حاکمیت زمامداران پشتون و تمامت خواهی قومی و سیاسی در صحنه قدرت و حاکمیت سیاسی، با ترویج و تحکیم اندیشه و آرمان انحصارگری همراه بود و این رویکرد منجر به حاشیه نشینی، ظلم پذیری و انزوای شدید سایر اقوام ساکن در افغانستان از قبیل تاجیک‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و مخصوصاً هزاره‌ها گردید. تداوم و تمرکز سیاست تمامت خواهی قومی توسط رژیم‌ها، به تقویت و تربیت روحیه سلطه جویی، زورگویی و پرخاشگری

جامعه پشتون در برابر اقلیت‌های یاد شده انجامید. بارزترین نمود این سیاست و سیره اجتماعی، استراتژی «تصرف زمین» و چراگاه‌های سایر اقوام توسط عشایر پشتون بود که با پشتیبانی دولت‌های حاکم صورت می‌گرفت. در تداوم و تکمیل این سیاست و سیطره قومی، زمین‌های زیادی از ازبک‌ها و بخصوص هزاره‌ها توسط پشتون‌ها تصرف و تملیک شد. (واعظی، ۱۳۸۱، ص ۵۵)

عادت‌واره‌های پشتون علی‌الخصوص انحصار قدرت سیاسی، علاوه بر آنکه متأثر از وضعیت منطقه‌ای و جغرافیایی بوده‌اند، به واسطه نوعی تأثیرپذیری و برداشت خاص از اسلام نیز صورت واقع پذیرفته‌اند. به بیانی دیگر، منشأ عادت‌واره‌های میدان پشتون، علاوه بر مناسبات قومی، مذهب نیز می‌باشد تا جایی که در بسیاری از اوقات نمی‌توان با قطعیت، خاستگاه یک عادت‌واره در قوم پشتون را مشخص نمود. در بیانی کلی، اندیشه دینی طالبان مبتنی است بر تفسیری خاص از شریعت که خصوصیت آن سنتی بودن و انعطاف ناپذیری آن است. بر پایه همین نگرش است که ظاهرگرایی و تأکید بر ظواهر، رویکردهای افراطی و سختگیرانه و عدم توجه به تغییرات زمان و مکان در اندیشه ایشان دارای اهمیت است. همچنین مخالفت شدید با مدرنیته و مظاهر آن، برناتفتن عقاید مخالفان، خونریزی‌های گسترده، و هتک حرمت زنان علاوه بر میدان قومی، در برداشت خاص مذهبی طالبان ریشه دارد.

همان گونه که پیش‌تر بیان شد، پشتون‌ها حنفی مذهب هستند اما از دهه‌های گذشته تأثیرات گسترده‌ای از تفکر دیوبندی پذیرفته‌اند. در پاکستان مدارس نظیر مدرسه مولانا سمیع الحق وجود دارد که توسط جمعیت العلماء اداره می‌شود. هسته مرکزی طالبان و غالب رهبران این نحله فکری در این مدارس تحصیل کرده‌اند. جمعیت العلماء، شاخه‌ای از مکتب دیوبندی است که در سال ۱۹۴۷ اعلام وجود کرد. مکتب دیوبندی، خود در سال ۱۸۹۷ و در قریه دیوبند هند پای به عرصه وجود گذاشت. بر این اساس، طالبان متأثر از افکار جمعیت‌العلمایی هستند که خود شاخه‌ای از مکتب دیوبندی است و لذا می‌توان تبار نحله طالبان را در مکتب دیوبندی جستجو نمود. مکتب دیوبندی بر



فقه حنفی ابتدا دارد. (ابی أسامه، ۱۴۱۹: ۹). تفکر دیوبندی از بعد محتوایی شباهت بسیاری با وهابیت دارد تا جایی که می‌توان آن را وهابیت هندی نامید. مکتب دیوبندی تحت تأثیر افکار شاه ولی الله موجودیت یافت. شاه ولی الله بر این باور بود که زمانی می‌توان جامعه‌ای را اسلامی دانست که در آن جامعه «خلافت اسلامی» احیا شده باشد که می‌توان این تفکر را در تلاش طالبان جهت احیای اصل خلافت رصد نمود. طالبان در راستای احیای خلافت اسلامی، از تئوری «امارت اسلامی» که توسط ابوالکلام آزاد ارائه و تئوریزه شده بود (مودودی، ۱۳۶۹: ۹۸) بهره برد و سعی کرد آن را به کار بندد. این تئوری به واسطه آموزش پشتون‌ها توسط پاکستان، به طالبان سرایت کرده و عملیاتی شد. پس از گرایش پشتون‌ها به این نگرش بود که مخالفت با هر نوع دستاورد تمدن غربی توسط طالبان مطرح شده و به سرعت تبدیل به عادت‌واره ایشان شد.

علاوه بر بحث خلافت به عنوان اس و اساس جامعه اسلامی، شاه ولی الله، ویژگی خلیفه را شرافت نسبی و قومی می‌داند و این همان نکته‌ای است که طالبان پشتون تبار بر آن تأکید کرده و از آنجا که پشتون را قوم برتر می‌دانند بر این نظریه پای فشردند چرا که برای انحصار سیاسی قدرت نزد خود حجت شرعی نیز یافته بودند. بر مبنای چنین بسترهایی، زمامداران پشتون در راستای ترویج انحصار حاکمیت خود، به سازماندهی روشنفکران پشتون و مشارکت دادن آنها در حاکمیت پرداختند؛ ناسیونالیسم را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی و قومی، در تمام حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ترویج دادند؛ در حوزه فرهنگی به غلبه دادن آئین‌های قومی پشتون‌ها در کشور به عنوان نماد «فرهنگ ملی» کوشیدند. سعی نمودند با حمایت رسمی و همه جانبه، توسط عده‌ای از محققین پشتون نظیر عبدالحی حبیبی، به تثبیت هویت تاریخی پشتون‌ها پرداخته و زبان پشتو را به عنوان زبان ملی بر تمام کشور احاطه دهند. در حوزه اجتماعی، تحقیر، توهین و حاشیه نشینی گروه‌های قومی و ملیت‌های غیر پشتون را ترویج و عمومی ساخته و تسلط روانی و سیاسی طوایف پشتون را بر آنها تحمیل

یاست پڑوبی

نقش

عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



کردند. (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۴۳-۱۴۴) نتیجه این تلاش‌ها، شکل‌گیری و نهادینه شدن و یا عادت‌واره شدن انحصار قدرت در دستان قوم پشتون است و نشان از صدق این گزاره دارد که جنبش طالبان چیزی نیست مگر مطالبه عملگرایانه پشتون‌ها جهت احیای حاکمیت انحصاری پشتون در افغانستان.

۵. پاکستان و پرورش طالبان

همانگونه که پیش‌تر بیان شد، از نظر بوردیو، واقعیت اجتماعی ماهیتاً مبتنی است بر رابطه میان فرد و جامعه، ساختار و کارگزار، عین و ذهن و دوگانه‌هایی این چنین؛ دیالکتیکی که بر مبنای رابطه میان دوگانه‌های مذکور شکل می‌گیرد، درونیات را بیرونی و بیرونی‌ها را درونی می‌کند. در این بخش از مقاله، به رویکرد کارگزاری همچون پاکستان به عنوان عاملی بیرونی پرداخته می‌شود از آن روی که نشان داده شود علاوه بر نقش ساختار قومی پشتون در شکل‌گیری عادت‌واره‌هایی خاص که ظهور طالبان را در پی داشت، عاملی بیرونی چون پاکستان نیز وجود دارد که می‌تواند برخی عادت‌واره‌ها را تقویت و برخی را نیز در راستای منافع خود ایجاد نماید. البته در کنار پاکستان، برخی کشورهای دیگر علی‌الخصوص عربستان، امارات و امریکا با حمایت‌های مالی و سیاسی، به صورت مستقیم و غیر مستقیم از طالبان پشتیبانی نمودند اما از آنجا که تأثیری جدی بر ایجاد و یا ماندگاری عادت‌واره‌ها نداشتند، تأثیرشان بر شکل‌گیری طالبان، تأثیری ثانوی قلمداد شده و لذا در بحث پیش روی موضوعیت نمی‌یابند.

گفته شد که تفکرات مذهب دیوبندی، از طریق آموزش طالبان توسط پاکستان به این گروه منتقل شده و به تقویت و بعضاً ایجاد برخی عادت‌واره‌های قومی پشتون‌ها منجر شد. حمله شوروی به افغانستان و اشغال این کشور در سال ۱۹۷۹ که در فضای بین‌المللی دوقطبی و جنگ سرد صورت گرفت، پاکستان را به سد نفوذ کمونیسم و مبارزه



علیه آن تبدیل کرد. به همین سبب ارسال کمک‌های مالی و نظامی به پاکستان جهت آموزش و سازماندهی مبارزان علیه شوروی و اشغال افغانستان در دستورکار بلوک غرب علی‌الخصوص امریکا قرار گرفت که می‌توان اولین نطفه‌های شکل‌گیری طالبان امروزی را در این رویه جستجو نمود. پاکستان در اولین گام در راستای نیل به اهداف معین شده، صدها هزار مهاجری که پس از کودتای کمونیستی افغانستان، به پاکستان کوچ کرده بودند را در اردوگاه‌هایی که از سوی دولت پاکستان و سازمان ملل متحد و با پشتیبانی گسترده مالی کشورهای غربی و عربی برپا شده بود، اسکان داد که بسیاری از مهاجرین به مدرسه‌های دینی این کشور راه یافته و توسط جمعیت‌العلماء به فراگیری علوم دینی اشتغال یافتند. بدین سان نخستین آموزه‌های فکری طالبان در این مدارس بنیان نهاده شد.

پیرامون علل جذب افغانه به این مدارس، یکی از پژوهشگران غربی بیان داشته است:

«مدارس مذهبی پاکستان به کار خود در فراهم کردن جریانی پایان‌ناپذیر از نیروهای تازه برای طالبان ادامه داده‌اند تا جایی که بسیاری از خانواده‌های افغان، هنوز فرزندان‌شان را برای تحصیل به این مدارس می‌فرستند. نبود مدارس معتبر در خاک افغانستان و انگیزه‌های خوب مالی موجود در برخی مدارس پاکستانی، خانواده‌های افغان را مجاب می‌سازد تا فرزندان‌شان را به آن سوی مرزها بفرستند.» (Giustozzi, 2007:38-39)

اما با پایان یافتن جنگ سرد، پاکستان به این رویکرد البته با انگیزه‌هایی داخلی ادامه داد و در راستای ایجاد نظم نوین، به سازماندهی طلاب افغان در مدارس دینی اقدام نمود. (Dixit, 1997:664-665) این مدارس که شمار آن امروزه از هزار متجاوز است، همچنان توسط جمعیت‌العلماء و بر پایه ایدئولوژی دیوبندی مدیریت می‌شوند.

این مدارس همچنین به عنوان پایگاه تدارکات مورد استفاده بوده و حتی ارائه درس‌نامه‌های جهاد که به منظور جلب مبارزان علیه ارتش سرخ طی سال‌های دهه ۱۹۸۰ تدریس می‌شده است تا به امروز ادامه داشته است. (Rashid, 2008:235) هزاران



مدرسه موجود، نه تنها ایدئولوژی افراطی اسلامی و تفکرات رادیکال را در ذهن طلبه‌های افغان می‌پروراند، بلکه ستیزه جویان بی‌شماری را برای طالبان تربیت می‌کنند. به عبارتی دیگر، بسیاری از جوانان بیکار افغان که از تحصیلات چندانی هم برخوردار نیستند و در مناطق مرزی و در اردوگاه‌های پناهندگان بزرگ شده‌اند، به سوی مدارس مذهبی و طرفدار خشونت جذب شده‌اند. صدها مدرسه از این دست، صرفاً به عنوان مراکزی جهت بنیادگرایی عمل کرده و در نهایت برای فرماندهان طالبان، سرباز تربیت می‌کنند. (Johnson, 2007, p112) صدق این مدعا را می‌توان با گفته ژنرال میرزا اسلم بیک (رئیس پیشین ارتش پاکستان) اثبات نمود که بیان داشت:

«زنجیر این گونه مدرسه‌ها با طلبه‌هایی که آمادگی‌های ویژه دیده‌اند، از سوی پاکستان و امریکا به عنوان کمربند مذهبی - ایدئولوژیکی در امتداد مرز افغانستان با پاکستان برای پشتیبانی از روحیه رزمی در افغانستان ایجاد گردید». (داویدوف، ۱۳۷۸، ص ۱۹۴-۱۹۵)

آنچه که سبب شد پاکستان پس از جنگ سرد نیز به تداوم این رویه اشتیاق نشان دهد، ترکیبی از انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی بوده است. یکی از انگیزه‌های سیاسی حمایت این کشور از جنبش طالبان، مسئله پشتون‌ها در ایالت سرحد و بلوچستان می‌باشد. پشتون‌های مقیم پاکستان دارای تمایلات جدایی طلبانه هستند و پاکستان بر این باور است که با تجهیز و حمایت مادی و معنوی از پشتون‌های افغانستان می‌تواند رضایت اتباع پشتون خود را نیز به دست آورد. (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۳۲) علاوه بر این، پاکستان با حمایت از طالبان به دنبال تقویت عمق استراتژیک خود در برابر هند می‌باشد. (نصری مشکینی، ۱۳۷۷، ص ۲۳)

علاوه بر انگیزه‌های سیاسی که پاکستان را به تجهیز طالبان در راستای سلطه بر افغانستان مجاب می‌ساخت، اهدافی اقتصادی نیز وجود داشت که پاکستان در پی آن‌ها بود. توضیح آنکه پس از فروپاشی شوروی، افغانستان برای پاکستان یک مسیر سودمند



جهت دستیابی به غنایم بازرگانی و تجاری کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی بوده است.

اهمیت این موضوع زمانی بیش تر متجلی می شود که بدانیم نزدیک ترین مسیر برای عبور خط لوله های گاز و نفت از آسیای مرکزی به بندر کراچی، مسیر افغانستان است که بدون تردید سودآوری بسیاری برای پاکستان به همراه دارد چرا که پاکستان از این طریق می تواند نفت و گاز خود را به ارزان ترین نحو ممکن تأمین نماید. (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۳۱)

بر اساس مطالب مطرح شده می توان اینگونه استنتاج نمود که پاکستان در راستای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی خود، تلاش دارد از طریق آموزش و تجهیز طالبان، حکومتی همراه و همسو با خود را در کابل مستقر گرداند.

۶. بازتولید قدرت طالبان

همانگونه که بیان گردید، ظهور طالبان در افغانستان، متأثر از عوامل متعددی است که از ذهن تا عین را در بر می گیرد. حال در این قسمت، بر اساس و با استناد به مطالب پیش گفته، بازتولید قدرت طالبان در چند ماه گذشته مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. به باور نگارندگان این مقاله، بازتولید قدرت طالبان در ماه های اخیر پدیده ای جدید محسوب نمی شود و مطالبی که پیش تر ذکرشان به میان آمد نشان از آن دارند که ظهور طالبان، خود به مثابه بازتولید قدرت قوم پشتون بوده است. دو عامل عمده ای که از سویی بر ظهور طالبان و از سوی دیگر در بازتولید قدرت ایشان نقشی عمده ایفا کردند عبارتند از عادت واره به عنوان عامل مؤثر درونی و آموزش های صورت گرفته توسط پاکستان به عنوان عاملی بیرونی. حال پرسش این است که با توجه به دستگاه فکری بورديو که در این پژوهش به عنوان چهارچوب نظری به کار بسته شد، عوامل فوق الذکر چگونه به بازتولید قدرت منجر می شوند؟

در توضیح دانش واره عادت واره آمده است: عادت واره ها ساخت یافته اند از آن روی



که تولید شده توسط نیروهای اجتماعی‌اند؛ اما عادت‌واره‌ها در عین حال ساخت دهنده نیز می‌باشند که این مهم از طریق بازتولید ساختارهای بیرونی که در قالب اعمال مختلف روی می‌دهد، قابل رصد است. به هر روی، میزان ساخت دهندگی و ساخت‌مندی عادت‌واره از طریق بررسی خود عادت‌واره و نیز توجه به بسترها و چارچوب‌های تاریخی و همچنین نیروهایی که در شکل‌گیری عادت‌واره‌ها دخیل بوده‌اند قابل تشخیص است. از این منظر، در شرایط عادی، عادت‌واره‌ای را عادت‌واره غالب می‌خوانیم که ساختارهای اجتماعی، با حد نهایی قدرت خود، آن را به وجود آورده باشند، به صورتی که این عادت‌واره که نهادینه شده و ساخت‌مند نیز شده است، ساختارهایی که در تولیدش دخیل بوده‌اند را بازتولید کرده و استحکام آنان را سبب شود. (جلائی پور، ۱۳۸۸، ص ۳۱۷)

به تعبیری دیگر، «عادت‌واره‌ها، نظام‌هایی از قابلیت‌های پایدار و قابل انتقال (از خلال آموزش و فرایند اجتماعی شدن یا از طریق تقلید و تأثیر پذیری) هستند که ساختارهای بیرونی را در افراد درونی می‌کنند به صورتی که افراد با عمل خود، ساختارها را بازتولید کنند. ساختارها به باور بوردیو روابطی اجتماعی هستند که میان بازیگران یا گروه‌های اجتماعی با قدرت‌های نابرابر ایجاد می‌شوند. این ساختارها در واقع هدف تداوم حاکمیت و استیلا را درون یک میدان دنبال می‌کنند. این میدان می‌تواند کل یک جامعه را در بر گیرد مثل میدان مبارزه طبقاتی، یا ممکن است بخشی از جامعه یا قشری خاص از آن را شامل شود، مثل میدان تولید فرهنگی یا میدان طبقه حاکم.» (فکوهی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۹) در نتیجه تاریخ معمولاً خود را تکرار می‌کند و وضع موجود تداوم می‌یابد و همین فرآیند بازتولید اجتماعی و فرهنگی، موجب «تداوم و تکرار» ساختار اجتماعی و سیاسی می‌شود. (جنکینز، ۱۳۸۵، ص ۱۳۰)

مهم‌ترین عادت‌واره قوم پشتون اندیشه «انحصار قدرت» نزد قوم پشتون است. این عادت‌واره به واسطه سلطه طولانی مدت و انحصاری پشتون‌ها بر افغانستان به وجود



آمد و یا برساخته شد. بورديو درباره چگونگی تبدیل این وضعیت به عادت‌واره، مفهوم قدرت و خشونت نمادین را ابداع کرده و از آن سود می‌جوید. قدرت نمادین، قدرت ایجاد یک داده از طریق ارائه آن به صورت یک گزاره، قدرت تغییر دادن جهان با تغییر دادن بازنمایی آن است که در نظام‌های نمادین به شکل یک نیروی غیر لفظی یا معنایی قرار ندارد. خشونت نمادین نیز آن نوع نیرویی است که نظام‌هایی از معناها و نمادها را به طبقات و گروه‌های اجتماعی تحمیل می‌کند به صورتی که تجربه کردن این نظام‌ها به نوعی حداقل بر حسب ظاهر تجربه‌ای مشروع باشد. مشروعیت سبب می‌شود عدم شفافیت روابط قدرت مقوله‌ای غیر حساسیت‌زا تلقی شود و در صورت عدم کنش اجتماعی در برابر ابهام روابط قدرت تحمیل گفته شده با موفقیت انجام گرفته است. تا زمانی که مشروعیت فرهنگی مورد پذیرش واقع شود، نیروی فرهنگی نیز به روابط قدرتی که ذکرش به میان آمد اضافه شده و در بازتولید آن‌ها دخیل می‌گردد. طبق مباحث گفته شده، مبنای این بازتولید، یک تشخیص اشتباه است؛ تشخیصی حاصل القاء روابط قدرت به گونه‌ای که مشروع باشد نه به گونه‌ای که در واقع موجود است. (جنکینز، ۱۳۸۵، ص ۱۶۳).

یاست پوپی

نقشه

عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



و سروری می‌رسند در پی به اجرا درآوردن راهبرد بقا و حفظ وضع موجود هستند و توانایی آن را دارند که نظمی را براندازند و یا نظمی را ایجاد کرده و مشروعیت دهند (استونز، ۱۳۷۹، صص ۳۳۶-۳۳۷). بر این اساس، گزاره‌ای نظیر انحصار قدرت نزد قوم پشتون، به واسطه فعل و انفعالاتی که درون میدان افغانستان به واسطه قدرت یافتن پشتون‌ها صورت پذیرفته، مشروعیت یافته و تبدیل به یک عادت‌واره می‌شود و از این مسیر دائم خود را بازتولید می‌نماید. علاوه بر عوامل داخلی، یکی از عوامل بازتولید این عادت‌واره تفکرات مذهب دیوبندی است که عمدتاً از طریق مدارس در پاکستان به پشتون‌ها منتقل می‌گردد. بورديو برای آموزش در امر بازتولید نقش مهمی قائل است و در کتاب خود با عنوان بازتولید، مدرسه را محل تکرار و بازتولید نابرابری‌ها معرفی

می‌کند. (Bourdieu, 1970) مدارس در بازتولید نظم اجتماعی از خشونت نمادین بهره می‌گیرند و با شیوه‌ای ناملموس و غیر مستقیم به مشروعیت بخشی نظم اجتماعی موجود می‌پردازند. به عقیده بوردیو، در میان همه راه‌هایی که در طول تاریخ برای مسئله حفظ قدرت و امتیاز مطرح بوده است احتمالاً هیچ کدام ریاکارانه‌تر از راه حل نظام آموزشی نبوده است، چرا که این نظام در بازتولید ساختار روابط طبقاتی سهیم است و با این نیرنگ و تزویر همراه است که کارکرد فوق‌را زیر نقابی از بی‌طرفی انجام می‌دهد. (بوردیو، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱) پیرامون منافع پاکستان در اجرای این سیاست، پیش‌تر نکاتی بیان گردید اما این رویکرد در کنار مسائل داخلی میدان افغانستان بازتولید عادت‌واره‌های قوم پشتون را در پی داشته و دارند. بر اساس این نگرش است که قوم پشتون نمی‌تواند حاکمیت غیر را تاب بیاورد و لذا طالبان از دل آن سربرآورده و علیه حاکمیتی که آن را غیرمشروع می‌دانند می‌شورند. همچنین به سبب وجود عادت‌واره است که سرکوب قهرآمیز طالبان نیز به از بین رفتن آنان منجر نشده و پس از سپری شدن چندین سال، مجدداً طالبان سربرمی‌آورند تا آنچه که حق خود می‌پندارند را استیفا کرده و حاکمیتی که مشروعیت ندارد را خلع نمایند. و نیز به واسطه بی‌توجهی به عادت‌واره‌های میدان افغانستان و میدان پشتون است که با گذشت بیش از یک دهه از ظهور طالبان و سرنگونی ظاهری ایشان، تغییر شرایط نظام بین‌الملل، تغییر مناسبات منطقه‌ای، تغییر ساختار سیاسی افغانستان، ظهور القاعده، ظهور داعش و اتفاقات متعدد دیگر، طالبان مجدداً سربرآورده و به بازیگری در عرصه سیاسی افغانستان البته با همان رویه سابق، می‌پردازد.

بدیهی است تنها در صورتی طالبان متحول خواهد شد که عادت‌واره‌های قوم پشتون متحول شوند و این مهم زمانی میسر می‌شود که عادت‌واره‌هایی به وجود آیند که بتوانند راه‌هایی جهت برون‌رفت از وضعیت موجود ارائه دهند و این زمانی میسر خواهد شد که این نوع عادت‌واره چنان قدرتمند باشد که تحت صلابت ساختاری



گرفتار نشده باشد و بتواند فراتر از آن عمل کند. این نوع از عادت‌واره است که می‌تواند تغییراتی را به همراه آورد و در مسیر تغییر عادت‌واره‌های موجود، شرایط سلطه را نیز تغییر دهد.

نتیجه‌گیری

پدیده سیاسی - اجتماعی طالبان، بیش از دو دهه است که تاریخ افغانستان را متأثر ساخته است. در ابتدا، چرایی و چگونگی ظهور و بروز این پدیده بود که اندیشمندان سیاسی را به تأمل و تفکر واداشت اما پس از حمله قهرآمیز امریکا و نابودی ظاهری طالبان، امروزه چرایی و چگونگی ظهور مجدد و یا به تعبیری بازتولید قدرت طالبان است که اذهان عالمان سیاسی و اجتماعی را به خود معطوف داشته است که این امر، خود شکل‌گیری نظریات متعددی را سبب شده است. اما نقدی که بر عمده تلاش‌های مذکور وارد است، گرایش به یافتن علت‌العلل و درغلتیدن در دام نگاه مینی مالیستی و یکجانبه‌گرا می‌باشد. در راستای جلوگیری از آفتی این چنین، استفاده از مباحث بوردیو می‌توانست راهگشا باشد. بوردیو از جمله اندیشمندانی است که به تلفیق دو رهیافت کنش و ساختار معتقد است و جهت‌گیری نظری خود را «ساخت‌گرایی تکوینی» می‌نامد. بنابر باور وی، باید بر تقابل دو دیدگاه نظری عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی فائق آمد چرا که عینیت‌گرایی واقعیت اجتماعی را مجموعه‌ای از روابط نیروها می‌داند که بدون در نظر گرفتن خواست و آگاهی کنش‌گر، خود را بر او تحمیل می‌کند و ذهنیت‌گرایی نیز تنها رفتار و بازنمودهای فردی را شالوده و بنیان کارهای خود قرار می‌دهد. لذا جهت دستیابی به علل و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یک پدیده، روش تلفیقی، قاعدتاً به یافته‌ای جامع‌تر منتج خواهد شد. از این رو و به واسطه استفاده از این نظریه، می‌بایست زمینه‌های ابژکتیویستی و سابژکتیویستی مؤثر بر شکل‌گیری طالبان و نیز بازتولید قدرت ایشان، توأمان، کشف و استخراج می‌گردید. یافته‌ها نشان از آن دارد

یاست‌پژوهی
نقش عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



که کنش‌های خاص و رفتار و رویکرد طالبان، پیش و پس از استیلا بر افغانستان، دست کم از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: ۱. سنتها و باورهای جامعه قبیله‌ای پشتون که با تعبیری بوردیویی عادت‌واره‌های میدان پشتون خوانده می‌شود و ۲. تعالیم و باورهای دینی مکتب دیوبندی که از طریق کارگزاری خارجی - یعنی پاکستان - به میدان پشتون و جریان طالبان منتقل شد. از این منظر، خشونت در اجرای احکام شرعی و سیاسی، تعصب و جزم‌نگری، تصوف و مشرب دنیاگریزی، جنگ طلبی، غرب ستیزی، تمدن ستیزی و رفتارهایی این چنین، یا خود عادت‌واره میدان پشتون‌اند و یا متأثر از آن. اما مهم‌ترین عادت‌واره که شاید بتوان مؤثرترین آن‌ها در ظهور و بازتولید قدرت طالبان نیز قلمداد نمود، انحصار قدرت سیاسی نزد میدان قومی پشتون است. در پژوهش حاضر بیان شد که این عادت‌واره از سویی به واسطه وقایع تاریخی و از سوی دیگر از طریق آموزه‌های مکتب دیوبندی در میدان پشتون نهادینه گردیده است. از آنجا که عادت‌واره‌ها همانگونه که از ساخت نشأت می‌گیرند، ساخت دهنده نیز می‌باشند، این عادت‌واره توانست نقشی حیاتی، هم در ایجاد و هم در بازتولید قدرت طالبان ایفا نماید. لذا بر اساس روش بوردیو، این اولین بار نیست که قدرت طالبان بازتولید شده است بلکه «ظهور» طالبان، خود بازتولید قدرت پشتون‌نیم و به واسطه عادت‌واره‌های قوم پشتون بوده است و قدرت‌گیری مجدد طالبان حاصل بازتولید عادت‌واره‌هایی است که در روالی طبیعی تکرار شونده‌اند. همچنین پژوهش حاضر نشان داد که طالبان محو و یا تعدیل و کنترل نمی‌شوند مگر آنکه عادت‌واره‌ها که خود محصول شرایط ذهنی و عینی‌اند تغییر یابند.



فهرست منابع

۱. اَبی أسامه، سیدطالب الرحمن. (۱۴۱۹). *الديوبنديه*. رياض: دارالصمعي
۲. احمدي، حميد. (۱۳۷۷). «طالبان: ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد». *اطلاعات سياسي - اقتصادي*، شماره ۱۳۲-۱۳۱، صص ۲۴-۳۹
۳. استونز، راب. (۱۳۷۹). *متفکران بزرگ جامعه شناسي*. ترجمه مهرداد ميردامادي، تهران: مرکز
۴. بوردیو، پي. ير. (۱۳۸۰). *نظريه کنش*. ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار
۵. پهلوان، چنگيز. (۱۳۷۷). *افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان*. تهران: قطره
۶. جلائی‌پور، حمیدرضا و جمال محمدی. (۱۳۸۸). *نظريه‌های متأخر جامعه شناسي*. تهران: نشر نی
۷. جمشیديها، غلامرضا و شهرام پرستش. (۱۳۸۶). «ديالکتیک منش و میدان در نظريه عمل پير بوردیو». *نامه علوم اجتماعي*، شماره ۳۰، صص ۱-۳۲
۸. جمعی از نویسندگان. (۱۳۷۸). *جریان پرشتاب طالبان*. تهران: انتشارات بين المللی المهدی
۹. جنکینز، ریچارد. (۱۳۸۵). *پير بوردیو*. ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر نی
۱۰. داویدوف، آ.د با همکاری گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی. (۱۳۷۸). *افغانستان: مسایل جنگ و صلح*. ترجمه عزیز آریانفر، تهران: نشر اندیشه
۱۱. دفتر مطالعات سياسي و بين المللی. (۱۳۸۶). *افغانستان*. تهران: وزارت امور خارجه
۱۲. رشید، احمد. (۱۳۷۹). *طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید*. ترجمه اسد الله شفایی و صادق باقری، تهران: دانش هستی
۱۳. ریتزر، جرج. (۱۳۷۴). *نظريه جامعه شناسي در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی
۱۴. رفیعی، عبدالله. (۱۳۸۱). *افغانستان: سقوط طالبان*. نگاه به آینده، تهران: سازمان عقیدتی سياسي ارتش جمهوری اسلامی ایران
۱۵. سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۸۰). *جامعه شناسي سياسي افغانستان*. قم: بوستان کتاب
۱۶. سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۷۷). «طالبان؛ دین و حکومت». *فصلنامه علوم سياسي*، شماره اول، صص ۲۱۶-۲۳۱
۱۷. شفییعی، نوذر. (۱۳۸۹). «باز تولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت‌یابی طالبان». *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۳، شماره ۲، صص ۱۰۷-۱۱۸
۱۸. عطایی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۴). *نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان*. کابل: میوند



۱۹. کاظمی، سید آصف. (۱۳۸۹). «بررسی زمینه‌های سیاسی اجتماعی شکل‌گیری طالبان در پاکستان». فصلنامه سخن تاریخ، شماره ۸، صص ۱۱۶-۱۶۸
۲۰. کهزاد، احمدعلی. (۱۳۸۹). **افغانستان در پرتو تاریخ**. تهران: دنیای کتاب
۲۱. گلیفورد، مری لوئیس. (۱۳۶۸). **سرزمین و مردم افغانستان**. ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: شرکت علمی فرهنگی
۲۲. فکوهی، ناصر. (۱۳۸۶). **تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی**. تهران: نشرنی
۲۳. فکوهی، ناصر (۱۳۸۴)، «پیر بردیو: پرسمان دانش و روشنفکری»، مجله علوم اجتماعی، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۴۱ - ۱۶۱
۲۴. لارسن، کالوین جی. (۱۳۷۷). **نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی**. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضلی، تهران: سمت
۲۵. لشن، اسکات. (۱۳۸۳). **جامعه‌شناسی پست مدرنیسم**. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز
۲۶. مجیدی، عبدالمجید. (۱۳۸۶). «طالبان، حضور مجدد در عرصه چالش‌های ملی». **جامعه فردا**، شماره ۴، صص ۱۹۱-۲۰۷
۲۷. محمد شریفی، علیرضا. (۱۳۸۸). «نقش پاکستان در پرورش مذهب قومی طالبان». **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۵۹-۲۶۰؛ ۲۲-۳۵
۲۸. مودودی، ابوالعلی. (۱۳۶۹). **سیستم سیاسی اسلام**. ترجمه م.م. بحری، تهران: رسالت قلم
۲۹. میلی، ویلیام. (۱۳۷۷). **افغانستان: طالبان و سیاست‌های جهانی**. ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه
۳۰. نامی، محمد حسین. (۱۳۸۷). **جغرافیای کشور افغانستان**. تهران: سازمان جغرافیای نیروهای مسلح
۳۱. نصری مشکینی، قدیر. (۱۳۷۷). «استیلا طالبان بر افغانستان و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». **اطلاعات سیاسی، اقتصادی**، شماره ۱۳ و ۱۴، صص ۱۶-۲۵
۳۲. نقیب زاده، احمد و مجید استوار. (۱۳۹۱). «بورديو و قدرت نمادین». **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۲، شماره ۲، صص ۲۷۹-۲۹۴
۳۳. واعظی، حمزه. (۱۳۸۱). **افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی**. تهران: محمد ابراهیم شریعتی
34. Abbas, Hassan. (2014). **The Taliban Revival: Violence and Extremism on the Pakistan-Afghanistan Frontier**. Yale University Press
35. Ariza Cerezo, Cristina. (2016). "The keys to the taliban revival in Afghanistan".
http://www.ieee.es/en/Galerias/fichero/docs_opinion/2016/DIEEEO36-2016_Claves_resurgimiento_taliban_Cristina_Ariza_ENGLISH.pdf



36. -Bourdieu, Pierre. (1990). **Out of a Theory Of Practice**. editor Richard Nice, University Press, Cambridge.
37. **Bourdieu, Pierre. (1970). Reproduction, éléments pour une théorie du système d'enseignement. Paris, éd. Minit**
38. -Bourdieu, Pierre, (1993), **The Field of Cultural Production**, Polity Press
39. -Bourdieu, Pierre, (1990), **The Logic of Practice**, Cambridge, Polity
40. -Bourdieu and J.d.Wacquant. (1992). **An Invitation to Reflexive Sociology**. Chicago: University of Chicago Press.
41. Bourdieu, Pierre. (1996). **The Rule of Art: Genesis & Structure of the Literary Field**. Translated by Susan Emanuel, Polity Press.
42. -Bourdieu, Pierre & Wacquant, Loic. (2002). **An Invitation to Reflexive Sociology**. Polity Press.
43. Dixit, Aabha. (1997). **Soldiers of Islam: origins, ideology and strategy of the taliban**, strategic analysis.
44. Giustozzi, Antonio. (2007). **Koran, Kalashnikov and Laptop: The Neo-Taliban Insurgency in Afghanistan**. London: HURST Publishers Ltd.
45. Griller, Robin. (1996). **The Return of the Subject? The Methology of Pierr Bourdieu**. in Critical Sociology.
46. Groh, Ty. (2006). **Ungoverned Spaces: The Challenges of Governing Tribal Societies**. California: Naval Postgraduate School Monterey.
47. Johnson, Thomas H. (2007). **On the Edge of the Big Muddy: The Taliban Resurgence in Afghanistan**. China and Eurasia Forum Quarterly.
48. -Parker, John. (2000). **Structuration, Bukingham, Philadelfia**. Open University Press.
49. -Pinto, Louis. (1996). **"The Theory Of Field & Sociology of Literature: Reflections on the Work of Pierre Bourdiou"**. in International Journal of Contemporary Sociology, Vol 32, No 2
50. Rashid, Ahmed. (2008). **Descent Into Chaos: How the War Against Islamic Extremism is Being Lost in Pakistan, Afghanistan and Central Asia**. London: Penguin Group
51. Swartz, David. (1997). **Cultur & Power: The Sociology of Pierre Bourdieu**. the University of Chicago Press.

سایت پژوهی

نقش عادت‌واره‌های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی